



## پیرامون واقعیت و هستی

در بخش اول کتاب سال یازدهم، چیستی دانش فلسفه و رابطه آن با زندگی تبیین شد. در آنجا توضیح دادیم که موضوع دانش فلسفه «وجود» است و فلسفه، مسائل پیرامون «وجود» را بررسی می‌کند؛ بنابراین، اصل دانش فلسفه را «وجودشناسی» نیز می‌گویند. حتی «معرفت‌شناسی» هم که درباره حقیقت علم صحبت می‌کند و بخش دوم کتاب یازدهم را تشکیل می‌دهد، خود بخشی از وجودشناسی به معنای عام آن است؛ (زیرا حقیقت علم نیز خود قسمی از اقسام وجود است).<sup>۱</sup>

به هر ترتیب، این بخش از کتاب به مباحث اصلی پیرامون وجود، یعنی رابطه هستی و چیستی، جهان ممکنات و مفاهیم امکان و ضرورت و امتناع، علت و معلول و رابطه علیت در جهان اختصاص دارد.



## هستی و چیستی<sup>۱</sup>

یکی از مباحث اولیه فلسفه، درک دو مفهوم «هستی» و «چیستی» (وجود و ماهیت) و تعیین نسبت میان آن دو است. این دو مفهوم از پرکاربردترین مفاهیم میان انسان‌ها هستند و معمولاً در کنار هم به کار می‌روند. برای شناخت این دو مفهوم و نسبت میان آنها، چند قدم برمی‌داریم تا در قدم آخر، به نتیجه مطلوب برسیم.

### قدم نخست

به یاد می‌آوریم که از همان کودکی وقتی گرسنه و تشنه می‌شدیم، به سراغ غذا و آب می‌رفتیم تا نیازمان را برآورده‌سازیم، وقتی غمگین می‌شدیم و دلمان می‌گرفت، در کنار یکی از عزیزانمان پهلوی می‌گرفتیم تا روحمان آرامش یابد و اندوهمان برطرف گردد. آیا می‌توانید بگویید این رفتار طبیعی بیانگر چه حقیقتی است و کدام اصل فلسفی را در خاطر می‌آورد؟

آری، بیانگر آن است که می‌دانیم در اطراف ما چیزهایی واقعی هست که بر حسب نیاز از آنها استفاده می‌کنیم و نیازمان را برطرف می‌سازیم؛ یعنی قبول داریم که مثلاً غذا و آب واقعاً هست و می‌توان با دست خود آنها را برداشت و از آنها استفاده نمود.

در همین سیر به گذشته، همچنین مواردی را به خاطر داریم که چیزی را واقعی و موجود پنداشته‌ایم، اما اندکی بعد، به اشتباه خود پی برده و متوجه شده‌ایم که آن چیز، خیالی است و واقعیت ندارد؛ مانند آن زمان که ابتدا فکر کرده‌ایم در صدمتری پیش روی ما آب است، اما وقتی به آنجا رسیده‌ایم دانسته‌ایم که سراب بوده و آب نبوده است.

۱. این درس برگرفته از آثار زیر است: *بداية الحكمة* از علامه طباطبایی با شرح علی شیروانی، ج ۱، ص ۳۵ (چاپ ۱۳۷۴) - مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج ۹، ص ۴۹ - مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج ۵، ص ۵۹، (چاپ ۱۳۷۴) - سرگذشت فلسفه از براین مگی، ص ۶۰ و فلسفه پیش دانشگاهی چاپ ۱۳۹۷، صص ۲۸-۲۶.

این رفتار طبیعی و معمولی که از همهٔ انسان‌ها سر می‌زند، در بردارندهٔ چه پیام‌های فلسفی است؟

## قدم دوم



پدری کودک خود را به باغ وحش می‌برد تا او را با حیوانات مختلف آشنا کند. حیوان بزرگ و تنومندی در همان ابتدا توجه کودک را جلب می‌کند. کودک با دیدن آن حیوان از پدر می‌پرسد: «این چیست؟»

پدر می‌گوید: «این حیوان بزرگ و تنومند، فیل نام دارد و در جنگل‌های هند و آفریقا زندگی می‌کند. وزن این حیوان گاهی به

۶۰۰۰ کیلوگرم هم می‌رسد و به همین خاطر، سنگین‌ترین حیوان روی خشکی است.»

پس از عبور از این حیوان، نوبت به حیوان دوم می‌رسد. کودک سؤال قبلی خود را تکرار می‌کند و پدر هم دربارهٔ خصوصیات این حیوان توضیحاتی، البته متفاوت با توضیحات قبلی، می‌دهد. این پرسش و پاسخ تا آخر بازدید از باغ وحش ادامه می‌یابد.

کودک با استفاده از کلمهٔ «این» یا «آن» نشان می‌دهد که به «وجود» حیوانات پی برده است و می‌داند که آنها موجودند اما از «ماهیت» و «چیستی» آنها آگاه نیست. او می‌خواهد این حیوانات را بشناسد و از چیستی‌شان آگاه شود؛ هر چند که این آگاهی کامل نباشد.

پس می‌توانیم بگوییم:

۱ انسان در هر چیزی که مشاهده می‌کند، دو جنبه می‌یابد: «موجود بودن» و «چیستی داشتن».

۲ وجود، وجه مشترک موجودات است و ماهیت، وجه اختصاصی آنها.

## قدم سوم

فارابی، فیلسوف بزرگ مسلمان، به نسبت میان «وجود» و «ماهیت» توجه ویژه‌ای کرد و در تمایز میان این دو مفهوم، نکاتی را مطرح نمود. ابن سینا، دیگر فیلسوف مسلمان، راه فارابی را ادامه داد و بیان کرد که وقتی می‌گوییم «هستی» و «چیستی» دو جنبه‌ی یک چیزند، به این معنا نیست که آنها دو جزء از یک چیزند که با هم ترکیب یا جمع شده‌اند؛ آن‌گونه که اکسیژن و هیدروژن دو جزء تشکیل دهنده‌ی آب هستند.

از نگاه علم شیمی، آب، ترکیبی از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن است و این نکته را از طریق یک آزمایش ساده به دست می‌آوریم. اما از نگاه فلسفی آب یک موجود واحد و غیر مرکب ولی با دو جنبه‌ی مختلف است و انسان با نظر به این دو جنبه، دو مفهوم چیستی (آب) و هستی (وجود داشتن آب) را به دست می‌آورد و در خارج، دو امر جداگانه به نام «آب» و «وجود» نداریم. به عبارت دیگر:

«آب» و «وجود» دو مفهوم مختلف و متفاوت از یک موجود واحد است.

### تکمیل گزاره‌ها

۱ در اطراف ما اشیای فراوانی هستند که هم «چیستی» آنها را می‌شناسیم و هم از «هستی» شان خبر داریم؛ مانند:

.....

۲ برخی امور هستند که از «هستی» شان خبر داریم اما «چیستی» آنها هنوز چندان برای ما روشن نیست؛ مانند:

.....

۳ «چیستی» های فراوانی را هم می‌توانیم در ذهن خود حاضر کنیم؛ در حالی که می‌دانیم این امور، حداقل تاکنون «وجود» ندارند؛ مانند:

.....

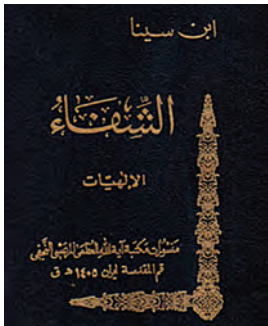
گزاره‌های فوق، گرچه به مسائل روزمره‌ی ما مربوط می‌شوند و قضایای فلسفی نیستند، یک تبیین فلسفی دارند که ابن سینا به آن توجه می‌کند.

## قدم چهارم

ابن سینا برای این نظر خود که آن را «مغایرت وجود و ماهیت» نامیده است، دلایلی ذکر کرده که در اینجا یکی از آن دلایل را توضیح می‌دهیم<sup>۱</sup>:

او می‌گوید در دو گزاره «انسان حیوان ناطق است» و «انسان موجود است»، حمل «وجود» بر «انسان» با حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» کاملاً متفاوت است.

■ در عبارت «انسان حیوان ناطق است»، «حیوان ناطق» که محمول قضیه است، در تعریف انسان آمده و در حقیقت «حیوان» و «ناطق» از اجزای تعریفی انسان است و همان چپستی اوست و گویای ذات و حقیقت انسان می‌باشد؛ یعنی ذات انسان چیزی جز همان «حیوان ناطق» نیست. به عبارت دیگر، این دو مفهوم از یکدیگر جدایی ناپذیرند. هر انسانی حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی انسان است. اصولاً لفظ «انسان» برای «حیوان ناطق» به کار می‌رود؛ همان طور که از واژه مثلث برای «شکل



کتاب شفا مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر ابن سینا شامل منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات است. مؤلف در هر چهار قسمت به طور دقیق و کامل سخن گفته و مطالب لازم را درباره هر یک از این چهار علم به صورتی منظم و قابل استفاده در اختیار مخاطب قرار داده است.

سه ضلعی» استفاده می‌شود. «شکل سه ضلعی» همان حقیقت و ذات «مثلث» را نشان می‌دهد. تفاوت «انسان» و «حیوان ناطق» صرفاً در اجمال و گستردگی شان است؛ یعنی حیوان ناطق مفهوم گسترده‌تر انسان است و «انسان» همان اجمال «حیوان ناطق» می‌باشد.

■ چون «حیوان ناطق» همان حقیقت و ذات «انسان» است، حمل «حیوان ناطق» بر «انسان» چپستی و ذاتیات خود اوست و به دلیل نیاز ندارد؛ یعنی نمی‌توان پرسید چه عاملی باعث شد که شما «حیوان ناطق» را بر «انسان» حمل کنید؟

■ اما رابطه دو مفهوم «وجود» و «انسان» این گونه نیست و در عبارت «انسان موجود است»، مفهوم «وجود» از مفهوم «انسان» جداست و جزء تعریف آن قرار نمی‌گیرد. بنابراین، میان «انسان» به عنوان یک «چپستی» و «وجود» رابطه ذاتی برقرار نیست؛ به همین سبب، انسان، می‌تواند موجود باشد و می‌تواند موجود نباشد.

بنابراین، حمل «وجود» بر هر «چپستی»، از جمله «انسان»، نیازمند دلیل است. حال این دلیل ممکن است از طریق حس و تجربه به دست آید یا از طریق عقل محض<sup>۲</sup>.

۱. ابن برهان در کتاب‌های فلسفی تحت عنوان «نیازمندی حمل وجود بر ماهیت به دلیل» و در شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری در ذیل مصراع «ولا افتقار حمله الی الوسط» توضیح داده شده است (مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۹، ص ۵۱)

۲. الاشارات و التنبیها، بخش الهیات، نمط چهارم، فصل ۲۲، اشاره با شرح خواجه نصیرالدین طوسی در ذیل آن. فلاسفه، در قضیه «انسان حیوان ناطق است» و «مثلث شکلی سه ضلعی است»، حمل را حمل اولی ذاتی و در قضیه «انسان موجود است»، حمل را حمل شایع صناعی نامیده‌اند. هر گاه مفهوم موضوع و محمول یکی باشد، حمل اولی ذاتی است و هر گاه مفهوم محمول غیر از موضوع باشد، حمل شایع صناعی است.

اگر مفهوم «وجود» عین مفهوم «ماهیت» یا جزء آن بود، آیا مشکل و مسئله‌ای پیش می‌آمد؟ پاسخ مثبت یا منفی خود را توضیح دهید.

.....

.....

.....

به فعالیت «تکمیل کنید» برگردید و با توجه به بیان ابن سینا، به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

- ۱ آیا سه گزاره طرح شده، با بیان ابن سینا هماهنگ‌اند؟
- ۲ کدام گزاره نظر ابن سینا را بیشتر تأیید می‌کند؟



## گذری تاریخی

به علت توجه خاص ابن سینا، این بحث با عنوان «مغایرت وجود و ماهیت» و یا با عنوان‌هایی مشابه، مقدمه طرح مباحث جدیدی قرار گرفت به گونه‌ای که گفته‌اند «فرق بین ماهیت و وجود بی‌تردید یکی از اساسی‌ترین آرا و عقاید فلسفی در تفکر اسلامی است.»<sup>۱</sup> این نظر، پایه‌ی یکی از برهان‌های ابن سینا در اثبات وجود خدا به نام برهان «وجوب و امکان» نیز می‌باشد که در جای خود درباره آن سخن خواهیم گفت.

یکی از فیلسوفان بزرگ اروپا به نام «توماس آکوئیناس»<sup>۲</sup>، که با فلسفه ابن سینا آشنا بود، اصل مغایرت وجود و ماهیت را در اروپا گسترش داد و موجب مناقشات فراوانی در آنجا شد.<sup>۳</sup> او همچون ابن سینا این نظر را پایه برهان‌های خود در خداشناسی قرار داد و پایه‌گذار مکتب فلسفی «تومیسیم»<sup>۴</sup> در اروپا شد که هنوز هم به نام وی در جریان است.

توماس آکوئیناس در سال ۱۲۲۵ میلادی در ناپل به دنیا آمد. او حدود ۴۹ سال عمر کرد. او فعالیت علمی و دینی خود را در شهرهای پاریس، رم، ناپل و کلن انجام داد. او یکی از رهبران برجسته کلیسای کاتولیک به‌شمار می‌آید و برجسته‌ترین فیلسوف و متکلم دوره قرون وسطی شمرده می‌شود. آکوئیناس با اندیشه ابن سینا آشنا بود و با پیروان ابن رشد در اروپا مشاجرات علمی فراوان داشت. وی از پیشگامان رویکرد عقلی در مسیحیت بود و تلاش می‌کرد عقاید مسیحیت را با دلایل عقلی همراه کند و عقاید و مراسم مسیحی را با عقل سازگار نماید. پاپ لویی سیزدهم در سال ۱۸۷۹ م. فلسفه او را به عنوان سرمشقی برای تفکر مسیحی ستود. از آن پس اندیشه‌های توماس آکوئیناس مورد احترام کاتولیک‌ها بود و کمتر مورد نقد قرار می‌گرفت. او در سال ۱۲۷۴ م. از دنیا رفت.

۱. بنیاد حکمت سبزواری، ص ۴۸

۳. تاریخ فلسفه کاپلستون، جلد ۲، ص ۴۲۹.

۲. Thomas Aquinas

۴. Thomism

او که در قرن ۱۳ میلادی زندگی می‌کرد، فلسفه‌ای را در اروپا پایه‌گذاری کرد که بیشتر متکی به دیدگاه‌های ابن سینا و تاحدودی «ابن‌رشد» بود. همین امر فرصتی را فراهم کرد تا فلاسفه غرب از طریق ابن سینا و ابن‌رشد مجدداً با فلسفه ارسطویی آشنا شوند؛ گرچه از قرن ۱۶ میلادی با رشد تجربه‌گرایی، این دیدگاه‌ها جای خود را به فلسفه‌های حس‌گرا و تجربه‌گرا دادند و فرصت رشد و گسترش بیشتر را پیدا نکردند.

این نظر ابن سینا مورد توجه فلاسفه مسلمان نیز قرار گرفت و زمینه گفت‌وگوهای مهم فلسفی فراوانی را فراهم آورد که تا امروز هم ادامه یافته است.

### به کار ببندیم

۱ قضیه انسان موجود است را با کدام یک از قضایای زیر می‌توان مقایسه کرد؟

۱. انسان بشر است.

۲. انسان حیوان است.

۳. انسان مخلوق است.

۲ شبی علی و محمد در حال گفت‌وگو بودند. از دور، سایه چیزی شبیه یک حیوان نشسته را دیدند. علی گفت:

آن یک «سگ» است، ولی محمد گفت: آن یک «گرگ» است، وقتی کمی نزدیک‌تر شدند، دیدند نه سگ است و نه گرگ، بلکه یک تخته سنگ است!

به نظر شما چه نتیجه‌ای می‌توان در مورد نسبت میان چیستی و هستی گرفت؟

۳ به گزاره‌های زیر توجه کنید و بگویید حمل کدام یک از محمول‌ها به موضوع‌ها نیازمند دلیل است و چرا؟

۱. انسان حیوان است.

۲. انسان شیر است.

۳. انسان عجول است.

۴. انسان ناطق است.

۵. انسان موجود است.

۴ آیا در قضیه «مثلت سه ضلعی است» حمل محمول بر موضوع نیاز به دلیل دارد؟ چرا؟

برای مطالعه بیشتر می‌توانید به منابع زیر مراجعه کنید.

۱ شرح مبسوط منظومه، مرتضی مطهری، ج ۱.

۲ شرح بدایة الحکمه علامه طباطبایی، علی شیروانی، ج ۱، ص ۳۵ به بعد.

۳ مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج ۵، ص ۱۵۹ و ج ۹ ص ۴۹.

۴ سرگذشت فلسفه، براین مگی، ص ۵۸.

۵ تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۲، ص ۴۲۹.

## جهان ممکنات

روزگاری انسان تصور می کرد که جهان طبیعت فقط از یک کهکشان راه شیری تشکیل شده است. تصویر تلسکوپ فضایی هابل در اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی نشان داد که شمار کهکشان های جهان بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد است. اکنون گروهی از اخترشناسان نشان داده اند که این رقم باید ۱۰ برابر شود؛ یعنی حدود ۲۰۰۰ میلیارد!

تبدیل رقم ۲۰۰ میلیارد به ۲۰۰۰ میلیارد ظرف حدود ربع قرن، گویای آن است که این رقم هم می تواند ده برابر یا صد برابر و یا هزاران برابر شود.



فضای کهکشانی



حال اگر از موجودات ماکروسکوپی (آبر موجودات) به سوی موجودات میکروسکوپی (ریز موجودات) سیری قهقریایی کنیم، می‌توانیم تخمین بزنیم که هر یک از این ۲۰۰۰ کهکشان شناخته شده، حدود ۱۰۰ میلیارد ستاره و سیاره دارد و هر کدام از آنها، از میلیاردها میلیارد موجود و عنصر ساده و پیچیده تشکیل شده‌اند. هر عنصری نیز از میلیاردها میلیارد اتم تشکیل شده است و در داخل هر اتم ذرات و نیروهای مختلفی حضور دارند.

چه آن روز که دانشمندان تصورات محدودتری از موجودات طبیعی داشتند و چه امروز که دانسته‌اند طبیعت به این گستردگی است، بسیاری از مسئله‌های فیلسوفان همچنان ثابت مانده است و هنوز هم درباره آنها بحث می‌کنند و کتاب می‌نویسند.

از جمله اینکه:

■ جهان متناهی است یا نامتناهی؟

■ این جهان همواره بوده است یا آغازی مانند «مه‌بانگ» دارد؟

■ هستی منحصر به طبیعت است یا عوالم دیگری هم وجود دارد؟

■ آیا علاوه بر موجودات جسمانی، موجودات غیر جسمانی هم هستند؟

■ آیا موجودات این جهان، چه متناهی و چه نامتناهی، می‌توانسته‌اند نباشند؟

این درس درباره سؤال آخر است. ما در این درس می‌خواهیم با نظر فیلسوفان درباره امکان و ضرورت این جهان آشنا شویم و برخی دیدگاه‌ها را درباره این سؤال با هم مقایسه کنیم.

## ➤ نسبت‌های سه‌گانه در قضا یا

به سه قضیه زیر توجه کنید.

عدد چهار زوج است. | دیوار خانه ما سفید است. | عدد هشت فرد است.

به نظر شما، رابطه میان موضوع و محمول در این قضا یا چگونه است؟ چه فرقی میان این سه دسته قضیه هست؟ آیا ممکن است عدد ۴ زوج نباشد؟ یا دیوار خانه ما سفید نباشد؟ یا عدد هشت فرد نباشد؟

پاسخ درباره قضیه اول منفی است؛ زیرا عدد چهار اگر زوج نباشد، عدد چهار نیست.

اما قضیه دوم چگونه؟ آیا ممکن است دیوار سفید نباشد؟ پاسخ مثبت است؛ یعنی، با اینکه دیوار خانه ما فعلاً سفید است، اما می‌تواند سفید نباشد.

پس، می‌توان گفت محمول قضیه اول برای موضوع خود «ضروری» و «واجب» است؛ اما محمول قضیه دوم برای موضوع خود ضروری نیست بلکه «ممکن» است؛ یعنی، هم می‌تواند این محمول را بپذیرد و هم می‌تواند نپذیرد.

اکنون به قضیه سوم نگاه می‌کنیم. می‌بینیم که در قضیه سوم، برقراری ارتباط میان موضوع و محمول غیرممکن است؛ یعنی محال و ممتنع است که عدد هشت، فرد باشد.

### تمرین

الف) در سه قضیه هندسی زیر، رابطه کدام موضوع با محمول خود واجب، کدام ممکن و کدام ممتنع است؟

۱ مجموع دو ضلع مثلث، بزرگ‌تر از ضلع سوم است.

۲ ارتفاع و میانه در مثلث یکی است.

۳ مجموع زوایای مثلث برابر با سه قائمه است.

ب) شما نیز برای هر یک از روابط سه‌گانه چند مثال ذکر کنید:

رابطه وجوبی: .....

.....

رابطه امکانی: .....

.....

رابطه امتناعی: .....

.....

تا اینجا روشن شد که میان موضوع و محمول در قضایا سه‌گونه رابطه می‌تواند برقرار باشد: رابطه وجوبی، رابطه امکانی و رابطه امتناعی.

حال پرسش این است که «وجود»، به‌عنوان یک محمول، با موضوع‌هایش چگونه نسبتی دارد؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «زمین هست»، «انسان هست» و «خدا هست»، رابطه «هستی» با زمین، انسان و خدا رابطه امکانی است یا ضروری یا امتناعی؟

ابتدا فعالیت زیر را انجام دهید تا پس از آن، پرسش طرح شده را بررسی کنیم.

### تعیین رابطه

اگر بخواهیم وجود را محمول موضوعات زیر قرار دهیم، به نظر شما رابطه میان وجود با این موضوعات، از نوع «ضرورت» خواهد بود یا «امکان» یا «امتناع»؟

خاک	مهربانی	سوختن	سیاه سفید	دیو	خداوند	شریک خدا	فرشتگان	دریایی از جیوه	روح	پرنده	انرژی	مربع پنج ضلعی

همان طور که مشاهده می کنید، رابطه برخی از این موضوع ها با «وجود» رابطه امکانی، و رابطه برخی، رابطه وجوبی و برخی نیز رابطه امتناعی دارند، یعنی نمی توانند موجود باشند. اکنون می خواهیم موضوع هایی را که با «وجود» رابطه امکانی دارند مورد بررسی بیشتر قرار دهیم و ببینیم که چرا در عین اینکه این موضوع ها فقط امکان وجود را دارند، اکنون موجودند و جهان موجودات را تشکیل داده اند.

### تحلیل و تبیین

فارابی و ابن سینا به این پرسش پاسخ داده و گفته اند که اگرچه این قبیل موجودات در ماهیت و ذات خود، ممکن الوجود هستند و با «وجود» رابطه امکانی دارند، اما همین رابطه امکانی به آنها اجازه می دهد که اگر علت وجود آنها فراهم شود، آنها نیز پا به اقلیم وجود بگذارند و موجود شوند.

به عبارت دیگر: وقتی می گوئیم رابطه ماهیت «انسان» با «وجود»، یک رابطه امکانی است، منظور این است که انسان می تواند باشد و می تواند نباشد. ذات وی به گونه ای نیست که حتماً باشد و همچنین ذات وی به گونه ای نیست که حتماً نباشد. با بودن علت، «وجود» برای انسان ضروری می شود و انسان واجب الوجود می گردد و موجود می شود؛ یعنی در حال حاضر، همه اشیا یی که موجودند، «واجب الوجود» هستند، اما به واسطه علت هایی که خارج از ماهیت آنها قرار دارند. به عبارت دیگر: اینها «واجب الوجود بالغیر» هستند.

۱. برخی توضیحات بیشتر درباره این موضوع در درس آینده خواهد آمد.

۱ آیا می توان اموری را پیدا کرد که رابطه ذاتی آنها با «وجود» رابطه امتناعی بوده، اما علتی برای آنها پیدا شود و اکنون موجود باشند؟

۲ اگر حقیقتی رابطه اش با «وجود» ضروری باشد، آیا می شود که چنین حقیقتی تاکنون به وجود نیامده باشد؟

۳ تکمیل کنید:

- الف) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه حتمی دارد ..... گویند.  
 ب) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه احتمالی دارد ..... گویند.  
 ج) موضوعی را که نسبت به محمول وجود، رابطه محال دارد ..... گویند.

۱ مفاهیم دوردیف زیر را که به هم مرتبط هستند، مشخص کنید و با آنها قضیهٔ موجهه یا سالبه بسازید. سپس، رابطهٔ میان موضوع و محمول را از حیث وجوب، امکان و امتناع مشخص کنید.

- مثلث، جهان، مربع، پیراهن حسن، عدد سه  
 – چهار ضلع، نابود، سه ضلع، آبی، زوج

۲ آیا موجودات عالم را می توان به واجب و ممکن تقسیم کرد؟ اگر تقسیم به واجب و ممکن مناسب نیست، کدام تقسیم مناسب است؟

۳ چند حالت از حالت های زیر صحیح است؟

اگر ماهیتی را در نظر بگیریم اما آن را در جهان نیابیم، معلوم می شود که:

- الف) این ماهیت ذاتاً نمی تواند موجود شود.  
 ب) این ماهیت هنوز از حالت امکانی خارج نشده است.  
 ج) علتی نیست که بتواند آن را به وجود بیاورد.

## جهان علی و معلولی

انسان از همان اوایل کودکی که زبان می‌گشاید، از «چیستی» و «چرایی» اشیا پرسش می‌کند. برخی از کودکان که روحیهٔ پرسشگری بیشتری دارند، بعد از شنیدن پاسخ هر سؤال، «چرا»ی بعدی را مطرح می‌کنند؛ به طوری که گاه پدر و مادر نمی‌توانند پاسخی قانع‌کننده و مناسب سن آنها بیابند و بنابراین، می‌کوشند حواس این کودکان را به موضوع دیگری جلب کنند. این چراها با بزرگ‌تر شدن کودک بیشتر و عمیق‌تر می‌شود و تا پایان عمر ادامه می‌یابد.



آیا ساختمان ذهن کودک به گونه‌ای است که او «چرا» می‌گوید یا ساختار جهان چنان است که او را به «چرا» گفتن می‌کشاند؟ آیا پرسش‌های کودک صرفاً تقلیدی از بزرگ‌ترهاست یا واقعاً متوجه چیزی می‌شود که انگیزه سؤال کردن را در او زنده می‌کند؟

.....

.....

## رابطه علیّت

یکی از کهن‌ترین مسائل فلسفی، مسئله علیّت و معلول است. شاید نخستین مسئله‌ای که فکر بشر را به خود متوجه ساخته و او را به تفکر و اندیشه وادار کرده است، چگونگی رابطه علیّت و معلول باشد. انسان از همان ابتدای ظهور خود بر روی کره خاکی به دنبال علیّت‌یابی بوده و برای یافتن علل پدیده‌ها تلاش کرده است.

مقصود از «علت» و «معلول» و رابطه «علیت» چیست؟

علت چیزی است که به معلول وجود می‌دهد و وجود معلول متوقف بر وجود آن است؛ یعنی تا علت نباشد، معلول هم پدید نمی‌آید. معلول نیز چیزی است که وجودش را از چیزی دیگر - که همان علت است - می‌گیرد؛ یعنی در وجود خود، نیازمند دیگری است.

رابطه وجودبخشی میان علت و معلول را «رابطه علیّت» می‌گویند. پس، رابطه علیّت رابطه‌ای وجودی است که در آن، یک طرف (علت) به طرف دیگر (معلول) وجود می‌دهد. کلمه «چرا» بازتابی از درک همین رابطه است. «چرا» یعنی «به چه علت»، «علت این حادثه چیست».

توجه داشته باشیم که رابطه علیّت رابطه‌ای وجودی است، یعنی وجود یکی ضرورتاً وابسته به وجود دیگری است؛ یعنی مانند رابطه دوستی نیست که در آن ابتدا وجود دو فرد فرض می‌شود و سپس میان آنها دوستی برقرار می‌گردد.

ذهن	واقعیت
دلیل	علت
↓	↓
نتیجه	معلول

انسان با سؤال «چرا» می‌کوشد از طریق استدلال، رابطه‌های علی میان پدیده‌ها را بشناسد.

میان موجودات مختلف رابطه‌های گوناگونی وجود دارد که یکی از آنها رابطه‌ی علیت است. در جدول زیر، اشیایی در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. آیا می‌توانید رابطه یا رابطه‌هایی میان آنها پیدا کنید؟ نام آن رابطه‌ها را بنویسید.

نوع رابطه	اشیا
رابطه‌ی اتکا (تکیه‌ی بدنه به ستون‌ها)	بدنه‌ی پل و ستون‌های زیر آن
	زمین و اشیای روی آن
	استاد و شاگرد
	کارفرما و کارگر
	اجزای یک ساعت
تفاوت اساسی این قبیل رابطه‌ها با رابطه‌ی علیت چیست؟	
.....	
.....	

## منشأ پذیرش درک رابطه‌ی علیت

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که: انسان چگونه متوجه رابطه‌ی «علیت» می‌شود و آن را می‌پذیرد؟  
 آیا درک این رابطه مادرزادی است؟  
 یا اینکه این رابطه را از طریق تجربه و حس درک کرده و پذیرفته است؟ یا از راه عقل و استدلال عقلی؟ و یا از راهی دیگر؟

## دیدگاه برخی فیلسوفان اروپایی

از میان فیلسوفان اروپایی، دکارت معتقد بود که اصل علیت بدون دخالت تجربه به دست می‌آید و جزء مفاهیم اولیه‌ای است که انسان آن را به طور فطری درک می‌کند؛ یعنی هرانسانی، با درکی از رابطه‌ی علیت متولد می‌شود و درک این رابطه نیاز به تجربه و یا آموزش ندارد ولی یافتن مصداق‌های علت و معلول نیازمند تجربه و آموزش است.<sup>۱</sup>



کتاب «تأملات» یکی از کتاب‌های مهم دکارت است که در آن مبادی فلسفه‌ی او تبیین می‌شود.

۱. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۴، ص ۱۰۷.

اما تجربه‌گرایان (امپریست‌ها)<sup>۱</sup>، که هر چیزی را براساس حس و تجربه تحلیل می‌کنند، معتقدند که انسان از طریق حس به توالی پدیده‌ها پی می‌برد و رابطه علیت را بنا می‌نهد. آنان می‌گویند که مثلاً چون زمین همواره با آمدن خورشید، روشن می‌شود و با ناپدید شدن آن، تاریک می‌گردد، انسان متوجه رابطه‌ای میان این دو پدیده شده و دانسته که تا خورشید نیاید، زمین هم روشن نمی‌شود، یعنی یک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین یافته و اسم این رابطه را «علیت» گذاشته است.

در میان فیلسوفان تجربه‌گرا، دیوید هیوم فیلسوف قرن هجدهم انگلستان نظر خاصی دارد. او می‌گوید درست است که تنها راه شناخت واقعیات حس و تجربه است، اما اصل علیت و رابطه ضروری میان علت و معلول را نمی‌توان از مشاهده حسی و تجربه به دست آورد. از نظر هیوم، حس فقط می‌تواند اجسام و رنگ‌ها و شکل‌ها و اموری از این قبیل را به ما نشان دهد. مثلاً چشم، می‌بیند که با آمدن خورشید به آسمان زمین روشن می‌شود اما اینکه خورشید «علت» روشنی زمین باشد، چنین چیزی با حس قابل رؤیت نیست. او درباره همین مثال می‌گوید، بر اثر تکرار مشاهده خورشید و روشن شدن زمین، در ذهن ما چنین منعکس می‌شود که خورشید «علت» روشن شدن زمین است. او این حالت ذهنی را «تداعی» می‌نامد و می‌گوید تداعی چیزی جز یک امر روانی ناشی از توالی و پشت سرهم آمدن پدیده‌ها نیست. از این طریق است که ما پنداشته‌ایم یک رابطه ضروری میان طلوع خورشید و روشن شدن زمین برقرار است. ممکن است که در صبح یک روز ببینیم که خورشید طلوع کرده، اما زمین روشن نشده است.<sup>۲</sup> برخی فیلسوفان دیگر اروپایی، از جمله کانت نظرات دیگری در این باره دارند که نیازمند بحث‌های گسترده‌تری است و امکان طرح آنها در اینجا نمی‌باشد.



دیوید هیوم، فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم است که درباره علیت نظر ویژه‌ای دارد. کتاب‌های «رساله درباره طبیعت آدمی»، «تحقیق درباره مبادی اخلاق» و «گفت‌و شنود درباره دین طبیعی» از جمله کتاب‌های اوست.

۱. مانند فرانسیس بیکن و جان لاک. در بخش معرفت‌شناسی کتاب فلسفه سال یازدهم با برخی نظرات تجربه‌گرایان آشنا شدیم.

۲. سرگذشت فلسفه، براین مگی، صفحه ۱۱۲، تاریخ فلسفه کاپلستون ج ۵، ص ۲۹۵. بحث در مابعدالطبیعه، ژان وال، ص ۳۲۲.



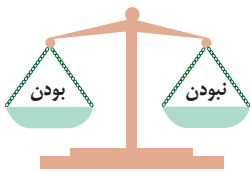
## دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان

از نظر فلاسفهٔ مسلمان اصل علیّت یک قاعدهٔ عقلی است و از تجربه به دست نمی‌آید؛ زیرا دانشمندان علوم طبیعی به دلیل پذیرفتن اصل علیّت دست به تجربه می‌زنند تا علل حوادث را پیدا کنند. پس هر تلاش تجربی خود مبتنی بر این قاعده است. اما این گونه هم نیست که انسان به طور مادرزادی در همان بدو تولد با این قاعده آشنا بوده و آن را درک می‌کرده است. آنان می‌گویند: همین که ذهن انسان شکل گرفت و متوجه اصل امتناع اجتماع نقیضین شد، درمی‌یابد که پدیده‌ها خود به خود به وجود نمی‌آیند؛ زیرا اینکه چیزی خودش وجود بدهد، به معنای آن است که چیزی که نیست، قبلاً باشد تا بتواند خودش را به وجود بیاورد و این، همان اجتماع نقیضین است که محال بودن آن بدیهی است.

از نظر این فیلسوفان، پس از شکل‌گیری ذهن کودک و درک برخی حقایق است که وقتی کودک صدایی را می‌شنود یا حرکتی را مشاهده می‌کند، به دنبال منشأ صدا و عامل حرکت برمی‌آید؛ یعنی از این به بعد است که متوجه می‌شود حوادث، خود به خود رخ نمی‌دهند و می‌توان علل حوادث را پیدا کرد.

### تطبیق

در کتاب سال یازدهم نظر دکارت و تجربه‌گرایان و فیلسوفان مسلمان دربارهٔ معرفت‌شناسی را خوانده‌اید. آیا میان آن نظرات و دیدگاه آنان دربارهٔ علیّت هماهنگی وجود دارد؟



حالت امکان و تساوی



خروج از امکان و تساوی  
به وسیلهٔ علت

توضیح دیگر: اگر بخواهیم از نتایج درس قبل، در اینجا استفاده کنیم، می‌گوییم پدیده‌های پیرامون ما ذاتاً ممکن‌الوجود هستند؛ یعنی هم می‌توانند باشند و هم نباشند. بودن و نبودن برای آنها مساوی است. حالت ممکن‌الوجود مانند ترازویی است که دو کفهٔ آن در حالت تعادل قرار دارند و هیچ کفه‌ای بر دیگری ترجیحی ندارد. حال اگر ببینیم یکی از کفه‌ها به سمت پایین کشیده شده و بر دیگری فرونی یافته، می‌گوییم عقلاً محال است که خود به خود بدون هیچ علتی، یک کفه بر کفهٔ دیگر سنگینی کند و به سمت پایین حرکت نماید.

ابن سینا که حدود شش قرن قبل از هیوم زندگی می‌کرده است، به گونه‌ای از علیّت سخن گفته که گویا پاسخی برای هیوم آماده نموده است. وی می‌گوید: آری، درک این رابطه و پی بردن به «علیّت» از طریق تجربه امکان‌پذیر نیست؛ زیرا ما از طریق حس و تجربه، فقط «به دنبال هم آمدن» یا «همراه هم آمدن» برخی پدیده‌ها را می‌یابیم اما به دنبال هم آمدن دو حادثه به معنای «علیّت»

نیست. لذا طبیعی است که کسی که صرفاً تجربه گراست، نمی تواند تبیین قانع کننده ای از علیت ارائه کند.

البته، برای اینکه علت هر حادثه ای را بدانیم، باید در بیشتر موارد از حس و تجربه خود استفاده کنیم. کشف علل امور طبیعی از طریق حس و تجربه صورت می گیرد. کودک وقتی صدایی می شنود، به سمت صدا برمی گردد تا عامل آن صدا را شناسایی کند.

### مقایسه

دیدگاه دیوید هیوم را با نظر ابن سینا مقایسه کنید و نظر خود را توضیح دهید.

.....

.....

چه تفاوتی میان دیدگاه دکارت و ابن سینا وجود دارد؟

.....

.....

## سنخیت علت و معلول

انسان علاوه بر اینکه درک می کند که هر حادثه ای علت می خواهد، همچنین درک می کند که هر علتی، معلول خاص خودش را پدید می آورد و نیز درک می کند که هر معلولی از علت خاصی صادر می شود و پدید می آید؛ مثلاً آتش می سوزاند، آفتاب، روشنایی می دهد و غذا انسان را سیر می کند. فیلسوفان این اصل را «سنخیت میان علت و معلول» می نامند و می گویند همه انسان ها به طور طبیعی و با همان عقل خود این حقیقت را قبول دارند و طبق همین اصل رفتار می کنند؛ مثلاً برای باسواد شدن درس می خوانند، برای سلامتی ورزش می کنند و غذای سالم می خورند و برای استحکام ساختمان از آهن یا بتن استفاده می کنند. فیلسوفان - به جز فیلسوفان تجربه گرا - می گویند که این اصل نیز مانند

۱. الهیات شفا، ابن سینا ص ۳، فارابی، ابن سینا و دیگر فیلسوفان مسلمان بیان می کنند که اصل علیت - یعنی هر حادثه ای نیازمند علت است - از شاخه های اصل «امتناع اجتماع و ارتفاع دو نقیض» است؛ به این نحو که اصل «امتناع ترجیح بلا مرجح» از اصل «امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین» به دست می آید و اصل علیت از اصل امتناع ترجیح بلا مرجح. حادث آن چیزی است که قبلاً نبوده و بعد بود شده است. حال اگر علتی به او وجود نداده باشد، به معنای این است که بدون مرجح پدیده آمده و این، امری محال است.



علامه طباطبایی و استاد مطهری اصل سنخیت را همچون خود اصل علیت یک اصل عقلی می دانند. آنان بحث دقیقی در این باره در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم کرده اند که می تواند تکمیل کننده بحث کتاب باشد.

خود اصل «علت» یک اصل عقلی است. یکی از نتایج اصل سنخیت آن است که انسان از هر چیزی انتظار آثار متناسب با خودش را دارد؛ به همین سبب، می‌کوشد ویژگی‌های هر شیء را بشناسد و به تفاوت‌های آن با اشیای دیگر پی‌ببرد تا بهتر بتواند آثار ویژه آن را شناسایی کند. البته برای اینکه بدانیم هر علتی چه معلول خاصی دارد، باید از تجربه کمک بگیریم و از طرق مختلف تجربی، آثار و معلول‌های هر علتی را شناسایی کنیم. آنان می‌گویند با قبول اصل سنخیت می‌توان برای نظم دقیق جهان پشتوانه عقلی قائل شد. دانشمندان با تکیه بر همین اصل، تحقیقات علمی خود را پیگیری می‌کنند؛ آنان وقتی با پدیده‌ای مواجه می‌شوند و می‌خواهند علت آن را بیابند، به سراغ عواملی می‌روند که تناسب بیشتری با آن پدیده دارد و علت آن پدیده را در میان آن عوامل جست‌وجو می‌کنند تا اینکه به علت ویژه آن دست یابند.

### بررسی

۱ آیا می‌توانید در میان رفتارهای آدمیان موردی را مثال بزنید که نشان دهد اصل سنخیت علت و معلول مورد پذیرش آنها نیست؟

.....

.....

۲ کسانی که این اصل را یک اصل تجربی می‌دانند، می‌گویند: «بنابر آنچه تاکنون تجربه کرده‌ایم، علت‌های خاص، معلول‌های خاص خود را دارند و نمی‌توانیم این اصل را به علت‌هایی که تجربه نکرده‌ایم، تعمیم دهیم.» نظر شما در این باره چیست؟

.....

.....

۳ آیا ضرب‌المثل‌هایی داریم که گویای اصل سنخیت علت و معلول باشد؟

.....

.....

### وجوب علی و معلولی

در درس قبل آموختیم که اشیا در ذات و ماهیت خود، ممکن‌الوجود بوده‌اند و اگر اکنون موجود هستند، به خاطر این است که به واسطه علت خود از حالت امکانی خارج شده و وجود برای آنها ضروری و واجب شده و لذا موجود گردیده‌اند.

اکنون که درباره علت و معلول سخن می‌گوییم، جا دارد این را نیز اضافه کنیم که «آنچه به معلول ضرورت وجود می‌دهد، علت است». معلول با قطع نظر از علت، «امکان ذاتی» دارد؛ یعنی ذات و ماهیت آن نسبت

به وجود و عدم مساوی است. با آمدن علت، وجود معلول ضرورت می‌یابد و موجود می‌شود. پس، علت به معلول خود ضرورت وجود می‌بخشد و معلول را موجود می‌کند. این رابطه ضرورت بخشی علت به معلول را «وجوب علی و معلولی» می‌گویند؛ یعنی اگر علت یک چیزی موجود شود، موجود شدن آن چیز نیز واجب می‌شود و ضرورت می‌یابد و آن چیز نیز موجود می‌شود.<sup>۱</sup>

## به کار بندیم

۱ مواردی که در زیر می‌آید، از نظر فیلسوفان، از نتایج اصل «علیت» و «سنخیت علت و معلول» است. آنان می‌گویند، چون هر انسانی این دو اصل را پذیرفته است، این موارد را هم به طور ضمنی قبول دارد. نظر شما در این باره چیست؟ نظر خود را روبه‌روی هر مورد بنویسید.

نتایج اصل علّیت	نقد و نظر
وجود نظم و پیوستگی	
امکان پیش‌بینی رخدادها	
امکان پیشگیری از برخی حادثه‌ها	
امکان پژوهش و تحقیق	
تنظیم امور زندگی	
به وجود آمدن شاخه‌های مختلف دانش	

۲ دیدگاه‌های زیر، نظر کدام یک از فلاسفه است؟

- علّیت حاصل توالی پدیده‌هاست.
- درک انسان از علّیت، در کی فطری است.
- چون انسان از جهت ذاتی ممکن است، نیاز به علت دارد.
- اصل علّیت یک اصل تجربی است.
- اصل علّیت یک اصل کاملاً عقلی است.

۳ شعر زیر کدام اصل را تأیید می‌کند؟ شرح دهید.

چو بد کردی مشو غافل ز آفات  
که واجب شد طبیعت را مکافات

۱. ملاصدرا فیلسوف بزرگ اسلامی قرن دهم و یازدهم هجری، این بحث را ارتقا داد و وارد مرحله جدیدی کرد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره به جلد ششم مجموعه آثار استاد مطهری، صص ۶۴۱ تا ۷۱۸ مراجعه کنید.

## کدام تصویر از جهان؟

«اتفاق» از کلماتی است که در گفت‌وگوهای روزمره همه اقوام و ملل کاربرد دارد. مردم برخی امور را «اتفاقی» و «تصادفی» می‌شمارند و برخی دیگر رانه. برخی از فیلسوفان نیز گاهی از واژه «اتفاق» استفاده کرده‌اند؛ مثلاً دموکریتوس، فیلسوف یونان باستان، معتقد بود که ماده اولیه تشکیل دهنده جهان، اتم‌ها و ذرات ریز تجزیه‌ناپذیر و غیر قابل تقسیمی هستند که در فضای غیرمتناهی پراکنده بوده و به شکلی سرگردان حرکت می‌کرده‌اند. برخورد اتفاقی این ذرات سرگردان سبب پیدایش عناصر و اشیای فعلی در جهان شده است.<sup>۱</sup>



۱. تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ص ۸۸.

شکل دیگری از اتفاق که در دوره‌های اخیر مطرح شده، در گفته‌های برخی دانشمندان زیست‌شناس، آمده است. آنان می‌گویند: از ابتدای پیدایش موجود زنده بر روی زمین، جانداران بی‌شماری پدید آمده‌اند که بیشتر آنها، به علت ناسازگاری با محیط زندگی، از بین رفته‌اند. فقط آن دسته از جانداران که تغییرات بدنی آنها «اتفاقاً» سازگار با محیط بوده به حیات خود ادامه داده، رشد کرده‌اند و تکثیر شده‌اند.

همچنین برخی از دانشمندان احتمال می‌دهند که جهان کنونی ما، یعنی این میلیاردها کهکشان، بر اثر یک انفجار بزرگ - مه بانگ<sup>۱</sup> - آغاز شده و به تدریج گسترش یافته است. این بیان باعث شده برخی تصور کنند پیدایش این جهان، اتفاقی و بدون یک علّت وجوددهنده بوده است.

نظر شما در این باره چیست؟

آیا واقعاً حوادثی سراغ دارید که به صورت اتفاقی و تصادفی رخ داده باشد؟

آیا ضرب المثل «دری به تخته خورد و فلانی به ثروت رسید» می‌تواند بیانگر نوعی اتفاق در جهان باشد؟

تعریف شما از اتفاق چیست؟

.....

.....

.....

.....

یکی از اقدامات مؤثر و مهم فیلسوفان، دقت در مفاهیم عامیانه و نقد و تصحیح یا تعمیق آنها بوده است. ابن سینا که خود این دقت را دارد و آن را از وظایف فیلسوفان به شمار می‌آورد، در مهم‌ترین کتاب فلسفی خود، یعنی «الهیات شفا»<sup>۲</sup>، درباره «اتفاق» و مفاهیم دیگری از قبیل «شانس» سخن گفته و تلاش کرده نظر مردم را در مورد این مفاهیم تصحیح نماید. از همین رو، لازم است که ما نیز در ادامه بحث علیّت، نظری به مفهوم «اتفاق» بیندازیم و از جنبه فلسفی درباره آنها بحث کنیم؛ به خصوص که امروزه مفهوم اتفاق نه تنها نزد عامه مردم بلکه بر زبان برخی دانشمندان نیز جاری می‌شود.

قبل از ورود به بحث «اتفاق»، برخی از آثار و نتایج اصول مربوط به علیّت را که در درس قبل مطرح شدند، توضیح می‌دهیم:

۱. Bigbang

۲. شفا، بخش الهیات، مقاله ششم، فصل پنجم و مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۷ (درس‌های الهیات شفا)، ص ۳۵۶ و مابعد الطبیعه ژان وال، ص ۸۷۷.

۱ پذیرش اصل «علیت»، زمینه‌ساز نگاهی ویژه به جهان و اشیای پیرامونی است. با قبول این حقیقت که هر حادثه علتی دارد، به ارتباط اجزای جهان با یکدیگر و پیوستگی شان پی می‌بریم و با مواجهه با هر پدیده‌ای در پی کشف منشأ و عامل پیدایش آن برمی‌آییم.

۲ اصل «وجوب بخشی علت به معلول»، جهان را تابع رابطه‌ای ضروری و حتمی نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که اگر علت با تمام حقیقت خود تحقق یافت، یقین پیدا می‌کنیم که تحقق معلول نیز ضروری و حتمی می‌شود و وجود آن، وجوب پیدا می‌کند. باغبان بر همین اساس بذر می‌کارد و آن را آبیاری می‌کند و راننده با همین مینا خودرویش را روشن و به جلو هدایت می‌کند.

۳ اصل «سنخیت میان علت و معلول»، نظم خاصی در جهان برقرار می‌کند و به ما می‌فهماند که هر چیزی نمی‌تواند منشأ هر چیزی شود. کشاورز، صنعتگر، طبیب و هر کسی که در یک کار خاص وارد شده و برای آن برنامه‌ریزی کرده، متوجه همین اصل بوده است، گرچه عبارت «سنخیت میان علت و معلول» به گوش او نرسیده باشد.

### لازمه و نتیجه اصل

### اصل

۱ ارتباط و پیوستگی میان هر شیء و منشأ آن

۱ اصل علیت

۲ تخلف‌ناپذیری و حتمیت در نظام هستی

۲ اصل وجوب بخشی علت به معلول

۳ نظم و قانونمندی‌های معین میان دسته‌های مختلف پدیده‌ها

۳ اصل سنخیت میان علت و معلول

### بررسی

اگر کسی به طور جدی در هر یک از این اصول سه‌گانه و نتایج آن تردید داشته باشد، تبعات این تردید او چه خواهد بود؟

الف) انکار اصل اول یا تردید در آن: .....

ب) انکار اصل دوم یا تردید در آن: .....

ج) انکار اصل سوم یا تردید در آن: .....

## معانی اتفاق

اتفاق در معانی زیر به کار می‌رود:

معنای اول اتفاق این است که میان حوادث جهان و پدیده‌های آن هیچ رابطه‌ی ضروری نیست؛ مثلاً چه بسا همه عوامل پیدایش باران موجود باشد، اما باران نیارد و چه بسا مثلاً بدون وجود ابر و مانند آن، خودبه‌خود باران بیارد. معنای دوم اتفاق این است که سنخیتی میان اشیا و آثار آنها نیست. چه بسا که از یک پدیده‌ای اثری ظاهر شود که هیچ ربطی به آن ندارد؛ مثلاً حرارت سبب یخ بستن آب و آفتاب سبب تاریکی شود.

معنای سوم اتفاق، نبودن غایت و هدف خاص در حرکات و نظم جهان است؛ بدین معنا که این حرکات و نظام‌ها به سمت غایت و هدف معینی به پیش نمی‌روند.

معنای چهارم اتفاق عبارت است از رخ دادن حوادث پیش‌بینی نشده. به طور مثال، شخصی برای خرید به فروشگاه‌ای مراجعه می‌کند و دوست خود را هم در آن فروشگاه می‌بیند، بدون اینکه قبلاً از آمدن دوستش خبر داشته باشد و آن را پیش‌بینی کرده باشد.<sup>۱</sup>

### اظهار نظر

به نظر شما کدام یک از معانی فوق کمتر امکان‌پذیر است و کدام، بیشتر؟

.....  
.....

## بررسی معانی اتفاق

**الف) بررسی معنای اول اتفاق:** بنابر مباحث گذشته، فیلسوفی را سراغ نداریم که به‌طور صریح و روشن با معنای اول اتفاق موافق باشد. همه فیلسوفان چنین اتفاقی را انکار می‌کنند و می‌گویند چون هر معلولی به علت نیاز دارد و یک رابطه‌ی ضروری میان علت و معلول آن است، نمی‌شود که میان حوادث رابطه‌ای ضروری برقرار نباشد. اگر عوامل پیدایش باران وجود داشته باشد حتماً باران خواهد بارید.

البته، برخی از مردم که از تمام اجزای یک علت آگاه نیستند، گاهی فکر می‌کنند که در برخی موارد، در عین وجود علت، معلول آن پدید نیامده است و بر این اساس، می‌پندارند، میان علت و معلول، رابطه‌ی ضروری وجود ندارد. توضیح: در مواردی که معلول، از مجموعه‌ای از عوامل پدید می‌آید، هر یک از عوامل را «علت ناقصه» و

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۷، ص ۳۵۶.



مجموعه عوامل را «علت تامه» می نامند؛ مثلاً نوشتن روی کاغذ معلول عواملی از قبیل انسان، قلم، گرفتن قلم در دست، اندیشه کردن، اراده کردن و حرکت دست می باشد و نوشتن وقتی محقق می شود که همه عوامل دخیل در آن موجود باشند. حتی اگر یک عامل هم نباشد، مثلاً انسان باشد، اما اراده نکند، نوشتن پدید نخواهد آمد. حال، ممکن است برخی افراد بدون توجه به «اراده کردن» چنین تصور کنند که همه عوامل نوشتن وجود دارد ولی نوشتن صورت نگرفته است و در نتیجه تصور کنند که میان علت و معلول آن، رابطه ضروری برقرار نیست.

**ب) بررسی معنای دوم اتفاق:** اتفاق به این معنا نیز از نظر بسیاری از فلاسفه، از جمله ابن سینا و ملاصدرا و علامه طباطبایی و برخی فیلسوفان اروپایی، امکان پذیر نیست؛ زیرا قبول این معنای اتفاق، نفی اصل سنخیت علت و معلول را به دنبال دارد. آنان می گویند اگر کسی واقعاً اصل سنخیت میان علت و معلول را انکار کند و پدید آمدن هر چیزی از هر چیزی را ممکن بداند، به هیچ کاری دست نخواهد زد؛ مثلاً نمی تواند برای رفع عطش آب بیاشامد؛ زیرا میان آب و رفع عطش رابطه ای مشاهده نمی کند.

علاوه بر این، چنین فردی نمی تواند نظم و هماهنگی موجود در طبیعت را تبیین کند و دلیل آن را به دست آورد. او حتی نمی تواند دانشمندان را به کشف علل پدیده ها تشویق نماید. در حقیقت، انکار اصل سنخیت، بی اعتباری همه علوم و بی اعتنایی به آنها را به دنبال دارد و متناقض با یک هستی نظام مند و قانونمند است.

**ج) بررسی معنای سوم اتفاق:** اثبات یا نفی اتفاق به معنای سوم نیازمند دقت و تأمل بیشتر است.

پذیرفتن این معنای اتفاق، نفی «علت نخستین جهان» و «آفریننده» را به دنبال دارد، زیرا غایتمند بودن جهان بدان معناست که مجموعه حوادثی که در جهان رخ می دهد، هدف و غایت معین و از پیش تعیین شده ای را دنبال می کند و قبول این غایتمندی فقط با قبول علت نخستین و علة العلی، یعنی قبول آفریننده امکان پذیر است. به همین جهت فلاسفه نسبت به این معنای اتفاق به دو دسته تقسیم شده اند:

۱ آن دسته از فلاسفه که برای جهان علت نخستین و آفریننده را اثبات می کنند، معتقدند که این نوع اتفاق هم مانند دو معنای اول امکان پذیر نیست و همه حوادث جهان از ابتدا تا کنون و در آینده در جهت یک هدف و غایت از پیش تعیین شده قرار دارند. به عبارت دیگر: جهانی که ما در آن زندگی می کنیم، به سوی کمال خود در حرکت است و مرحله به مرحله کامل تر می شود.

۲ اما آن دسته از فیلسوفان که به خداوند و علت نخستین برای جهان معتقد نیستند، غایتمندی زنجیره حوادث را نیز انکار می کنند و حتی وجود فرایندهای تکاملی در جهان را امری اتفاقی به حساب می آورند که از پیش تعیین شده نبوده است.

دیدگاه این دو دسته فلاسفه را با یکدیگر مقایسه کنید و ببینید کدام یک امتیازات بیشتری دارد؟

.....

.....

.....

**د) بررسی معنای چهارم اتفاق:** معنای چهارم اتفاق، همان طور که گفته شد، رخ دادن حادثه پیش بینی نشده است. این معنای اتفاق با هیچ یک از اصول و لوازم علیت مخالف نیست. بنابراین کاربرد درستی دارد و مربوط به علم ناقص و محدود ما نسبت به حوادث پیرامونی است. همان طور که در مثال مربوط به این معنای اتفاق گفته شد، چون شخصی که برای خرید به فروشگاه می‌رود، از خارج شدن دوستش از خانه و تصمیم دوستش برای آمدن به فروشگاه اطلاعی ندارد، نمی‌تواند پیش بینی کند که دوستش را در فروشگاه خواهد دید. و الا براساس قاعده علیت و لوازم آن، مجموعه تصمیم‌ها و حرکت‌های این شخص و دوستش سبب شده که آنها یکدیگر را در فروشگاه ببینند و از احوال یکدیگر باخبر شوند.

کارل مارکس، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم، با اینکه به علة‌العلل برای جهان و خداوند اعتقادی نداشت، در عین حال می‌خواست نوعی غایت‌مندی و حرکت تکاملی پدیده‌ها را نیز بپذیرد. گویا احساس می‌کرد که نفی غایت‌مندی برای جهان و پدیده‌های آن دامن انسان و جامعه انسانی را می‌گیرد و انسان را به موجودی بی‌ارزش تبدیل می‌کند. از این رو، تلاش کرد از طریق دیگری اصل تکامل و غایت‌مندی را در طبیعت و حیات انسانی توضیح دهد. او می‌گوید، در هر پدیده‌ای دو وجه مخالف و متضاد با یکدیگر هست که با هم در نزاع‌اند. یک وجه پدیده‌ها را «تز<sup>۱</sup>» و وجه مخالف آن را «آنتی‌تز<sup>۲</sup>» نامید و معتقد بود که نزاع این دو مانند جنگ میان دو گروه، به حالت سومی منجر می‌شود که «سنتز<sup>۳</sup>» نامیده می‌شود و نتیجه نزاع «تز» و «آنتی‌تز» است. «سنتز» مرحله‌ای کامل‌تر را رقم می‌زند و آن پدیده را وارد مرحله برتری می‌کند. در مرحله جدید، باردیگر همین سنتز، خود به «تز» تبدیل می‌شود و در کنار آن «آنتی‌تز»ی جدید قد علم می‌کند و نزاعی تازه و در سطحی بالاتر به وقوع می‌پیوندد که نتیجه آن نیز «سنتز»ی جدید، برتر و کامل‌تر از سنتز قبل است. بدین ترتیب، حرکت تکامل طبیعت و انسان شکل می‌گیرد و پیش می‌رود.

۱. Thesis

۲. Antithesis

۳. Synthesis



کارل مارکس، فیلسوف و متفکر اجتماعی قرن نوزدهم، سال ۱۸۱۸ در آلمان به دنیا آمد. او پایه گذار مکتبی فلسفی و اجتماعی شد که به نام خودوی، مارکسیسم نامیدند. این مکتب، در قرون نوزدهم و بیستم دست‌مایه جنبش‌های اجتماعی بزرگ و انقلاب‌های متعددی در سراسر جهان شد. بزرگ‌ترین انقلاب مارکسیستی در روسیه تزاری و کشورهای اطراف آن رخ داد که به پیدایش کشور اتحاد جماهیر شوروی منجر شد. اما این کشور بیش از ۷۰ سال دوام نیاورد و در سال ۱۹۹۱ میلادی از هم پاشید.

سؤال اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است: اگر بپذیریم که در همه پدیده‌ها و حرکت‌ها ردپایی از «تز» و «آنتی تز» هست و نزاع و جنگ عامل حرکت است، (که چنین نیست) چرا و به چه علت باید «سنتز» که نتیجه این نزاع است، همواره کامل‌تر و برتر از مرحله قبل باشد؟ آیا کسی هست که این تصمیم را گرفته و نقشه‌ای را که خودش طراحی کرده پیاده می‌کند؟ یا برحسب اتفاق این حرکات تکاملی شکل می‌گیرد؟ هیچ دلیلی در کار نیست که بگوییم بنابر آن دلیل، نزاع تز و آنتی تز حتماً باید امر کامل‌تری باشد. آری، بدون قبول یک مدبر با علم و حکمت نمی‌توان برای جهان یک فرایند تکاملی در نظر گرفت.

### به کار ببندیم

۱ در ابتدای درس، حوادث و پدیده‌هایی ذکر شد که به نظر برخی، مصداق اتفاق هستند. به نظر شما هر یک از این نمونه‌ها با کدام معنا از معانی اتفاق تناسب دارند؟

۲ آیا می‌توان بدون یک علت بالذات یا علة‌العلل، که در ادیان الهی آن را «خدا» می‌نامند، «اتفاق» به معنای سوم را مردود دانست؟

۳ پذیرش «اتفاق» به معنای دوم و سوم چه تأثیری در اندیشه و تفکر و سبک زندگی یک فرد دارد؟

۴ ضرب‌المثل زیر کدام معنای اتفاق را رد می‌کند؟ چرا؟

گندم از گندم بروید جو ز جو

۵ شعر زیر انکار کدام معنای اتفاق است؟

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان برزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملائک پر و سر

